

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یکی از آیات شریفه‌ای که برخی احتمال دادند این به عنوان اشراف الساعة باشد آیه شریفه اول از سوره مبارکه قمر است «قَتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعَرِّضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ* وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ»^[1] در آیه می‌فرماید اقترب الساعة که این ظهور روشنی دارد که در پاسخ به سؤال مشرکین و کفار بوده که از پیامبر سؤال می‌کردند که قیامت چه زمانی می‌آید؟ شما که مسئله‌ی قیامت و معاد را مطرح می‌کنید پس چه زمانی قیامت می‌رسد؟ آیه نازل شد که اقترب الساعة، قیامت نزدیک است، «وانشق القمر» همه‌ی بحث‌ها در این «وانشق القمر» است. آیا این را در این آیه به عنوان یکی از پیشامدها و حوادث قبل از قیامت، خداوند بیان می‌کند؟ بگوئیم به قرینه‌ی سیاق اقتربت الساعة و وقتی که قیامت نزدیک شد می‌خواهد واقع هم بشود انشقاق قمر حاصل می‌شود. یعنی شبیه همان آیات دیگری که دلالت دارد که یک تحوّل در نفخه‌ی ثانیه در ماه و خورشید و ... به وجود می‌آید، بگوئیم پس این انشقاق القمر هم مربوط به همان است.

در بعضی از روایاتی که از اهل سنت وارد شده آنجا چنین احتمالی داده شده، در میان اهل سنت رُوی عن الحسن أنه قالوا هذا الانشقاق بعد النفخة الثانية^[2]، این یک احتمال است. این احتمال اول بین کتب خود اهل سنت بودند. مفسران اهل سنت و اهل حدیثشان هر دو این احتمال را رد کردند و یک احتمال بسیار ضعیفی قرار دادند.

انشقاق قمر اعجاز رسول خدا(ص):

در میان علمای شیعه ظاهراً کسی این احتمال را هم نداده و قضیه این است که بر حسب آنچه که در روایتی که در ذیل آیه شریفه وارد شده و مجمع البیان مرحوم طبرسی^[3] آن را بیان کرده می‌گوید «قال ابن عباس» اولاً معنا می‌کند «اقتربت الساعة أی قربت الساعة التي تموت فيها الخلائق و تكون القيامة و المراد فاستعدوا لها قبل عجومها» مراد این است که آماده شوید برای این ساعت و این قیامت «و انشق القمر قال ابن عباس» ابن عباس می‌گوید «اجتمع المشركون»، حالا یک بحثی هم بین مفسرین هست که آیا مشرکین از پیامبر این درخواست را کردند یا احبار یهود از پیامبر این درخواست را کردند، إجتمع المشركون إلى رسول الله(ص) فقالوا إن كنت صادقاً فشق لنا القمر فالتقين» به پیامبر عرض کردند اگر در ادعای پیامبری ثابت هستی قمر را برای ما دو فلکه کن، فلتقتین یعنی قطعیت «فقال لهم رسول الله(ص) فأنت تؤمنون» فرمود اگر من این کار را انجام دادم ایمان می‌آورید؟ «قالوا نعم».

یک بحث دیگر این است که این قضیه در مکه بوده. یا در بعضی روایات دارد که در منی بوده، آن موقع منی و مکه کاملاً جدای از یکدیگر بوده و حالا متصل به هم شده، از طرف عزیزی که مکه به منی متصل شده، قبلاً جدا بود. «قالوا نعم و كانت ليلة بقل»

شب چهارده ماه بود، فسئل رسول الله (ص) رَبِّهِ أَنْ يُؤْتِيَهُ مَا قَالُوا فانشقَّ القمر فالتقتين» قمر دو قسمت شد «و رسول الله(ص) ینادی یا فلان یا فلان اشهدوا» فرمود شما شاهد باشید! اکثر مفسران و اکثر اهل حدیث می‌گویند این قضیه مربوط به اشراف الساعه‌ای که قبل از قیامت می‌خواهد واقع شود نیست، این یکی از معجزات رسول خداست که در زمان رسول خدا آن هم از برخی دیگر از روایات استفاده می‌شود که پنج سال قبل از هجرت به مدینه بوده ولو اینکه در این هم اختلاف است که بعضی می‌گویند کمتر از پنج سال بوده. اینها می‌گویند این مربوط به ادعای پیامبر است، از معجزات رسول خدا و ربطی به اشراف الساعه هم ندارد و نکته‌ی مهم این است که علمای اهل سنت می‌گویند ما در این مورد روایات متواتر داریم.

اولاً از خود همین آیات شریفه استفاده می‌شود قرائتی هم وجود دارد که همین قول دوم درست است، اولاً در بعضی از قرائتها آمده اقتربت الساعة وقد انشقَّ القمر، قد آمده که اگر «قد» بیاید «واو» واو حالیه است، این ظهور در این دارد که این کار دائر شده، که بعد از آن زمان شروع شده. حزیفه که یکی از قُرَاء است این را خوانده «وقد انشقَّ القمر» که جمله می‌شود جمله‌ی حالیه، آن وقت وقتی جمله‌ی حالیه شد یعنی وقتی که می‌خواهد قیامت بیاید قبلاً انشقاق قمر حاصل شده. این یک قرائتی است که خیلی به آن توجه نشده، ولو اینکه در بعضی کتب تفسیری به عنوان مؤید قول مشهور قرار دادند ولی ظاهراً این است که فرقی نمی‌کند، وقتی بگوییم اقتربت الساعة وانشقَّ یا قد انشقَّ، وقتی قد بیاید جمله فقط می‌شود حالیه، اگر حالیه شد شاید ظهور در همان قول اول بیشتر پیدا کند، یعنی در حالی که انشقاق قمر هست ساعت محقق می‌شود و قیامت تحقق پیدا می‌کند.

اما قرینه‌ی خیلی خوبی که برای این قول مشهور هست این آیه‌ی بعد است «[وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا](#)» یعنی ما این انشقاق قمر را به عنوان یک آیت و معجزه قرار دادیم ولی مع ذلک کفار و مشرکین اعراض می‌کنند. اگر انشقاق قمر مربوط به بعد النفخة الثانية باشد دیگر يعرضوا معنا ندارد، آن زمانی است که دیگر انسانی وجود ندارد تا بخواد اعراض کند، لذا این آیه بعد خیلی قرینه‌ی خوبی است بر اینکه همین قول مشهور درست است، قول اکثر درست است که اکثر مفسرین و اهل حدیث می‌گویند این حکایت از یک معجزه‌ای از معجزات رسول خدا دارد «[وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ * وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ](#)».

پس خود آیات دلالت روشنی دارد، این اولاً. روایات فراوانی داریم هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت مبنی بر اینکه این قضیه در زمان رسول خدا(ص) واقع شده، غیر از روایات اکثر مفسرین هم این نظریه را دارند یعنی مجموعاً سه دلیل روشن وجود دارد بر اینکه این انشقَّ القمر مربوط به حادثه‌ی نزدیک به قیامت نیست، مربوط به معجزه‌ای است که از رسول خدا واقع شده. البته همانطوری که قبلاً هم گفتیم در آیه‌ی شریفه سوره مبارکه محمد(ص) «وقد جاء اشرافها» گفتیم اصلاً از زمان بعثت رسول خدا آخر الزمان شروع شده، خود بعثت و نزول قرآن جزء اشراف الساعه است، روی این حساب اگر بگیریم این انشقاق قمر هم مانعی ندارد به این عنوان جزء اشراف الساعه باشد، ولی نکته این است که آن قول مقابل می‌گوید اشراف الساعه‌ای است که بعد از نفخه‌ی دوم می‌خواهد واقع شود، یا اگر این بخواد واقع شود دیگر بین قول اول و دوم قابل جمع نیست. اگر این قید بعد النفخة الثانية را کنار بگذاریم بگوئیم منافاتی ندارد در زمان رسول خدا(ص) واقع شده باشد به عنوان اشراف الساعه هم باشد، منافاتی ندارد. اما اگر بگوئیم مراد این است که انشقاق قمر مثل تاریخ شدن خورشید بعد النفخة الثانية واقع می‌شود، آن وقت بین قول اول و دوم قابل جمع نیست.

پس قول دوم سه تا شاهد روشن دارد، یکی آیه‌ی بعدی [وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا](#)، دوم روایات فراوان که خود اهل سنت هم ادعای تواتر آن را کردند و سوم قول خود مفسرین. اکثر مفسرین همین نظریه را دارند.

نکته:

اینجا یک بحثی که وجود دارد این است که این انشقَّ القمر به معنای این است که انفصل بعضه عن بعض، انشقاق قمر یعنی

چه؟ یعنی بعضش از بعض دیگر جدا شد، در آن روایات دارد که قمر و ماء، دو قسمت شد. حالا شب چهاردهم هم بوده یعنی این دایره‌ی کامل دو نیمه شد، به طوری که مردم هم از روی کروی زمین او را می‌دیدند. اینجا یک روایاتی هست که به قول برخی قصاصین این روایات را جعل کردند اینها مسلّم درست نیست، می‌گویند یک نیمه‌ی ماه آمد داخل در یقه‌ی رسول خدا شد و از آستین رسول خدا خارج شد، اینها جعلیاتی است که بعضی‌ها درست کردند! خرافاتی است که درست کردند. آنچه که هست این است که این دو قسمت شد. باز در بعضی از روایاتی که در کتب اهل سنت هست آمده یک قسمتش روی کوه صفا قرار گرفت و یک قسمتش هم روی کوه مروه قرار گرفت، این هم از جعلیات است، اصلاً از آسمان چیزی پائین نیامد. در همان آسمان این انشقاق به وجود آمد، در یک مدّت کوتاهی، بعد هم دو مرتبه التیام حاصل شد.

اشکالاتی در تفسیر روح المعانی:

حالا بحثی که اینجا هست و قاعدتاً شاید آقایان تفاسیر را مراجعه فرموده باشید یکی از بحث‌هایی که مربوط به قرآن کریم است و سؤالی که می‌کنند این است که از نظر علمی این معنا امکان ندارد و در کتاب روح المعانی تفسیر آلوسی مفصل‌تر از دیگران مطرح کرده، فخر رازی این را آورده. مطالبی که در آلوسی آمده، تقریباً شش اشکال در کلام ایشان مطرح شده^[4]، یعنی ایشان ذکر کرده و جواب داده. اشکال اول این است که فلاسفه اصلاً امکان انشقاق را منکرند، فلاسفه روی آن هیئت بطلمیوسی، روی آن مبنا این کُرّات، آسمان‌ها، این کُرّات نه‌گانه روی مبنای بطلمیوس یا نه‌گانه‌ی پوست پیازی که معروف است، مثل پوسته‌های بلورین آنچنان یکی دیگری را احاطه کرده که روی آن مبنا شکافته شدند و بعد از آن اصلاً التیام امکان ندارد، خرق و التیام در کواکب، کرات و آسمان‌ها اصلاً امکانپذیر نیست. این مثل کُرّات نه‌گانه‌ی پوست پیازی یکی دیگری را احاطه کرده آن وقت روی این مبنا دو تا مطلب را نمی‌پذیرند، یکی معراج جسمانی رسول خدا را نمی‌پذیرند می‌گویند معراج جسمانی امکان ندارد و نمی‌توانیم بگوئیم رسول خدا با این جسم عادی به معراج رفته و از آسمان بالا رفته، معنایش این است که آسمان‌ها شکافی پیدا کند و روزنه‌ای پیدا کند. مطلب دوم که نمی‌پذیرند همین مسئله‌ی شقّ القمر است، این یک مطلب اینها.

جواب استاد محترم:

این مطلب جوابش این است که اولاً مبنای نجومی و هیئوی بطلمیوس در زمان ما باطل شد و اصلاً هیئت بطلمیوس را نمی‌پذیرند و برایش ارزشی را قائل نیستند، این اولاً که مبنا باطل شده، ثانیاً اصلاً علم روز اثبات کرده که تمام این کُرّاتی که در منظومه‌ی شمس‌ی هست اول، یعنی مریخ و مشتری و قمر و تمام اینها جزء خورشید بوده و بعداً از خورشید جدا شده و هر کدام در یک مداری در حال حرکت است، این منظومه‌ی شمس‌ی اینطور نبوده که از اول یک خورشید جدا، ماه جدا، مریخ جدا، زمین جدا، تمام اینها در خود خورشید بوده، حالا روی نظریه‌هایی که وجود دارد، یک نظریه نظریه‌ی معروف لاپلاس است، یکی هم نظریه‌ی جزر و مد است، این نظریه که چطور شد این کُرّات دیگر از خورشید جدا شد؟ این معلوم می‌شود که پس خرق و التیام، در کُرّات آسمانی وارد می‌شود، شواهد دیگری که الآن در زمان ما خیلی روشن است این شهاب سنگ‌هاست، اینها از کجا به وجود می‌آید؟ این شهاب سنگ‌هایی که گاهی اوقات در جو زمین به صورت یک اشیاء نورانی می‌بینیم سنگ‌های بسیار ریزی هستند، بعضی‌ها تعبیر می‌کنند به اندازه‌ی فندق است اما سرعتی که دارد، برخوردی که با جو زمین پیدا می‌کند آتش می‌گیرد و ما در آسمان به عنوان یک جسم نورانی می‌بینیم، اینها به این معناست که پس خرق وجود دارد، این قضایا از نظر علمی اثبات شده، این مطلب اول پس مطلب اول این بود که با علم سازگاری ندارد و الآن علم این معنا را اثبات کرده.

مطلب دوم

این است که یک چنین حادثه‌ی به این مهمی لو وقع لنقل متواتراً ... الأرض کلّهم فی معرفته، همه‌ی اهل زمین باید ببینند و لم

یختص بها أهل مكة، لأنّه امرٌ محسوسٌ مشاهدٌ و الناس فيه شركاء و اتباعٌ حريصةٌ على رواية القريب، طبع انسان حریص است برای اینکه یک حادثه عجیب را نقل کند «ولا أقرب من جرم عظیم» از این جرم عظیم چه چیزی قریب‌تر که انشقاق پیدا کند؟ این اشکال دوم است.

خود آلوسی در جواب این اشکال می‌گوید «إنهم وقع في الليل و زمان الغفلة» در زمانی که غالب مردم مخصوصاً در قدیم اول شب که می‌شد مثل حالا نبود که مردم بیرون باشند، مردم در منازلشان بودند، برق هم نبود، در گوشه‌ی اتاق با یک چراغ نفتی یک روشنایی مختصری شاید داشتند و شاید هم نداشتند، اینطور نبود که بیرون باشند و ماه را ببینند! و ثانیاً زمان انشقاق زمان کمی بوده، ثالثاً رؤیة القمر به این معنا که در نیم‌گُرهِ، آنهایی که در نیم‌کره‌ای بودند که آن موقع شب بوده آنها می‌توانستند ببینند، نیم‌کره‌ی روز که نمی‌توانستند ماه را ببینند، در نیم‌کره‌ای که شب هست باز در بعضی از قسمت‌هایش ماه قابل رؤیت است و در بعضی‌هایش نیست، در بعضی قسمت‌هایش خسوف در ماه رخ می‌دهد و در بعضی قسمت‌های دیگر رخ نمی‌دهد و رؤیة الخبر فی بلدٍ لا تستلزم رؤیته فيه جميع البلاد، ضرورة اختلاف المطالب، بعد اشاره به همین خسوف دارد، پس این هم درست نیست.

اشکال سوم

این است که لو کان له اصلٌ لخلد فی کتب التنجیز و لذكره أهل الارصاد، اهل رصد باید آن را ذکر می‌کردند، راصدین در قبل از اسلام هم بودند، اگر چنین مطلبی بود باید در کتب ذکر می‌شد. آلوسی می‌گوید الاعتبار بأمر الارصاد لم یکن بمفاقة اليوم، مسئله‌ی رصد کردن ستاره‌ها و کواکب به اندازه‌ی امروز نبوده و غفلة اهلها لحظةً غیر مستبعد، غفلت اهلش در یک لحظه مستبعد نیست.

نکته:

اینجا یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض کنم و آن اینکه چه اشکالی دارد که ما در باب معجزه بگوئیم اینها معجزه خواستند، اینها باید ببینند انشقاق قمر را؟ یعنی در باب معجزه اینها معجزه خواستند رسول خدا هم بر اینها آورده، آیا نمی‌شود یک انشقاق قمری حاصل شود و بعد رسول خدا به اذن خدا اراده کند اینها انشقاق را ببینند و بقیه نبینند، چون بقیه در جریان قضیه نبودند، حالا فرض کنید آن کسی که در یک نقطه‌ی دیگر زمین بوده اگر آن زمان انشقاق قمر را می‌دید این در جریان نبود که مشرکین رفتند از رسول خدا معجزه خواستند و این به عنوان المعجزه واقع می‌شود، ممکن است یک حرج و مرجی به وجود می‌آمد، پس خدا اراده فرموده که این انشقاق را اینها ببینند ولی بقیه نبینند، این هم می‌توان در اینجا به عنوان جواب از این اشکال ذکر کنیم. لذا این اشکال که چرا همه ندیدند، چرا در کتب نیامده، چرا اهل رصد ذکر نکردند با این بیان به خوبی قابل جواب است.

اشکال دیگر این است که گفتند لا یعقل سببٌ لخرق هذا الجرم العظیم، ماه با این عظمت مثل یک توپ و ساختمان نیست و اگر بخواهد دو قسمت شود سبب می‌خواهد، سبب چیست؟

اشکال دیگر این است که خرقة یوجب صوتاً حائلاً أشد من اصوات الصواعق المهلکه بأضعاف مضاعفه، گفتند خرقة یک صدای خیلی وحشتناکی ایجاد می‌کند که از این صواعق مهلکه بیشتر است، باز خودش جواب داده که «لا یلزم أن یغلّب سبب کل حادثٍ بل کثیرٌ من الحوادث المتکرره لم یوقف علی اسبابها کرؤية الکواکب الغربیة مع قولها» بعد راجع به صوت هم اینکه خرقة همه جا موجب صوت بشود، می‌گوید ما دلیلی بر این معنا نداریم که خرقة موجب برای صوت شود، بعد هم یک اشکالات دیگری که اگر دو قطعه شود، متصل به هم شده، یک حرفی می‌زنند که اگر تکه‌ای از کوه جدا شد تجاذبش از بین می‌رود، اگر ماه انشقاق پیدا کرد چگونه دومرتبه به هم متصل شد؟ این قوه‌ی تجاذبش از بین می‌رود.

جوابش این است که معجزه بودن همین است، اگر بخواهد همه‌ی اینها جواب علمی روشنی داشته باشد که معجزه نیست، اینها به اراده‌ی خدای تبارک و تعالی حاصل می‌شود. علی‌ایحال این اشکالات علمی که کرده‌اند اشکال‌های مهمی نیست و همانطور که ظاهر آیه قرآن هست در زمان رسول خدا شق القمر واقع شده، روایات هم دلالت دارد. حالا بعضی از روایاتش را اگر توفیق پیدا کردیم ان شاء الله بیان می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] - آیات 3-1/قمر

[2] - تفسیر القرآن، تفسیر القرطبي، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، ص 115.

[3] - مجمع البیان، جلد 9، صفحه 186.

[4] - تفسیر روح المعانی (سید محمود آلوسی)، جلد 14 صفحه 76.